

بررسی اندیشه‌های اجتماعی از نظر اقبال و مولانا

دکتر علی محمد موذنی^۱

شیوا حیدری^۲



چکیده

تصوف و صوفی‌گری در میان جوامع مختلف با گوشه نشینی و خلوت‌گزینی همراه بوده است. تصوف خزیدن به درون و اندیشه‌گرایی نیست و با جمع و همراه جمع بودن تضادی ندارد. از نظر مولانا و اقبال صوفی مرادف صفاست. پس از آن که با خلوت‌نشینی به تزکیه‌ی درون پرداخت از مرحله‌ی فردی برون آمده و به مرحله‌ی اجتماعی وارد می‌شود. مولانا و اقبال با عزلت‌نشینی صرف، مخالف بوده و انسان را به اجتماع دعوت می‌نمایند. آنان باره‌بانیت میانه‌ی خوبی نداشته و صحبت و هم‌نشینی را بر عزلت ترجیح می‌دهند. فرد در میان جمع معنای یابد و میان این دو ارتباطی ناگسستگی است. صوفی تا به اندازه‌ای باید از اجتماع دور باشد که وجود اغیار او را از رسیدن به محبوب بازدارد در غیر این صورت با مردم زیستن و معاشرت با آنان در اشعار هر دو شاعر توصیه شده است. خلوت و گوشه‌نشینی فقط برای تزکیه‌ی درون و سیرفرد به سوی کمال سفارش شده است.

کلیدواژه: مولانا، اقبال، رهبانیت، اجتماع، خلوت‌نشینی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

در تعریف آن که تصوف چیست تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. صاحب مصباح الهدایه تصوف را همراهی با خداوند معنا کرده است: «تصوف آن است که با خدا باشی، بدون هیچ علاقه و پیوندی.» (عز الدین کاشانی، ۱۳۷۲، ۴) در تاریخ تصوف اسلامی تصوف به معنای بیرون کردن هر چیز از دل است جز یاد محبوب. «تصوف پاک کردن دل است از نقش ماسوی الله، به نیروی عشق الهی.» (بدوی، ۱۳۸۹، ۶۰)

اگرچه تصوف آبشخورهای فکری متفاوتی دارد، اما در هر حال صوفی انسانی است که از بند هر چه که رنگ تعلق پذیرد آزاد است. صوفی در واقع کسی است که در خود فانی است و باقی به خداوند، از طبایع و سرشت‌ها آزاد و رسته و به حقیقت حقایق پیوسته است. در رساله‌ی قشیریه اساس تصوف بر مبنای ساده زیستی و پشمینه پوشی نهاده شده است. همان طور که اصحاب پیامبر در نهایت سادگی می‌زیستند. ابوالقاسم قشیری، صوفی و عارف معروف قرن پنجم، «آن را لقبی می‌گیرد چون لقب‌های دیگر، گاه نسبت آن را به صفة مسجدرسول الله و اصحاب صفة می‌دهد. تصوف مصدر باب تفاعل عربی، مصدری است که از اسم ساخته شده، به معنی «صوف پوشیدن» و «پشمینه پوشی.» است.» (قشیری، ۱۳۶۱، ۴۶۸) در کتاب کشف المحجوب هجویری گروهی صوفی را مشتق شده از صفا به معنای پاکی می‌دانند، اقبال که گاه نظرش نسبت به صوفی مثبت است، صوفی را باصفا می‌خواند و به این معنا توجه دارد: او صوفی را کسی می‌داند که از خود رسته و به خدا پیوسته است.

ز من گو صوفیان با ص آفا را خداجویان معنی آشنا را
غلام همت آن خود پرستم که با نور خودی بیند خدا را

(اقبال، ۱۳۸۸، ۱۶۲)

. اما آن چه حائز اهمیت است، بحث بر سر آن است که تصوف راهی است به

خویش آفریده است. پس او با پرداختن به خود و سرفرو بردن در لاک خویش و رهایی از بندهای اجتماعی، به کنکاش و جست و جوی درونی می‌پردازد و خلوت و ریاضت را به بودن در اجتماع ترجیح می‌دهد.

صوفی واقعی چه از جامعه به دور باشد و چه در میان جمع، صفا و پاکی را سرلوحه‌ی اعمال خویش قرار داده و از خود، رها شده است، ریاکاری را به کناری نهاده و دل از هر چه آلودگی است پالوده است. مولانا این دسته از صوفیان را ستوده و مقامشان را چه به صورت فردی و چه به صورت اجتماعی می‌ستاید.

صوفیان را پیش رو موضع دهند کاینه جانند وز آینه به اند ۳۱۵۰/۱
در طریقه‌ی شیخ عبدالقادر گیلانی خلق و نفس هر دو حجابی است که انسان را از خدا دور می‌کند. بنابراین شیخ، نه بودن کامل را در میان جمع می‌پذیرد و نه به تنهایی صرف معتقد است. در حقیقت ترک اراده‌ی فردی برای او مبنای دین مسیح را دارد که همانا شرط وصول به حق است. او یگانه راه نیل به حق را اخلاص و ترک نفس می‌داند و این ترک نفس فقط با بودن فرد در گوشه‌ی خلوت امکان پذیر است و تزکیه را موقوف به خلوت می‌بیند. «می‌گفت خلق حجابی است که انسان را از نفس بازمی‌دارد و نفس هم حجابی است که وی را از خدا دور می‌کند.» (زرین کوب، ۱۳۷۴، ۱۷۰) طریقه‌ی شیخ بر زهد و مجاهده است و این طریقی است که موافق رای عرفا و سالکان طریقت است. تنهایی و ریاضت و دور از اجتماع بودن در معنای زهد فقط برای ترک شهوات و نفسانیات است، در غیر این صورت هیچ عارفی با ترک دنیا و دنیاگریزی صرف موافق نیست. از آن جهت که این روش خاص راهبان است و نه عارفان مسلمان. اسلام یک دین زندگی گراست، و زندگی گریز نیست به همین دلیل با مسئله‌ی رهبانیت موافق نیست. و اگر مسلمانان چنین طریقی (رهبانیت) برگزینند از سنت نبوی به دور خواهند بود. تقدس و پاکی از نظر عرفا با در گوشه‌ای آریدن مهیا

مقوله‌ی خدمت به خلق که عمده ترین شاخص‌های تأملات اجتماعی صوفیه می‌باشد، این است که انسان، انسان دیگر را بر خود ترجیح دهد و به اصطلاح ایثارگر باشد و این از تعالیم اجتماعی صوفیان است. صوفی و عارف که سالک راه است، برای رفتن از ظاهر به باطن و انجام یک سیروسفر طولانی از فرد آغاز می‌کند، تا بتواند آن را به اجتماع کشانده و به مراتب بالای انسانی که «انسان کامل» است دست یافته و به مرحله‌ی «خلیفه الهی» واصل گردد، آن گاه که نفسانیات را به کناری نهاده و خودی خویش را فراموش می‌نماید و پرده‌ها و حجاب انانیت را به کناری می‌نهد و برخویش مسلط می‌گردد، دیگر صوفی و عارف از آن خود نیست و به اجتماع تعلق دارد. در این مرحله حکم استادی را دارد که باید شاگردان بسیاری را پرورش دهد، دیگر تنها نشینی و خلوت‌گزینی و عزلت باید ترک گردد و پا به گستره‌ی اجتماع نهاد تا بتواند انسان‌های بسیاری را که نیاز به دستگیری دارند، هدایت نموده آن‌ها را نیز چون خود به مرتبه‌ی وصال برساند.

اجتماع و دین

اندیشه‌های اجتماعی و دینی مشرق زمین با تصوف و عرفان درآمیخته و هیچ گاه از یکدیگر جدا نبوده است. اجتماع همان جمع است که از گرد آمدن افراد در کنار یکدیگر پدید می‌آید، ارزش فرد در اجتماع نمود دارد و هیچ انسانی به صورت تک و تنها نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد، انسان موجودی اجتماعی آفریده شده است که هویت خود را در میان جمع می‌تواند به نمایش بگذارد، آن گاه که فرد از تکامل خویش به کمال می‌رسد، به نیرویی برتر دست می‌یابد که هم مادی است و هم معنوی. خود را باید در جامعه هویدا سازد و بزرگی و عظمت ذات خویش را در معرض استفاده‌ی عموم مردم قرار دهد، تا انسان‌های دیگر جامعه بتوانند از آن‌ها بهره مند

نمی‌پرستد، ماکیاولی دین را از جامعه جدا می‌داند و انسان را بی دینی دعوت می‌نماید:

دهریت چون جامه‌ی مذهب درید	مرسلی از حضرت شیطان رسید
آن فلارنساوی باطل پرست	سرمه‌ی او دیده‌ی مردم شکست
نسخه‌ای بهر شهنشاهان نوشت	در گل ما دانه‌ی پی‌کار کشت
فطرت او سوی خلعت برده رخت	حق ز تیغ خامه‌ی او لخت لخت
بتگری مانند آذر پیشه‌اش	بست نقش تازه‌ای اندیشه‌اش
مملکت را دین او معبود ساخت	فکر او مذموم را محمود ساخت
بوسه تا بر پای این معبود زد	نقد حق را بر عیار سود زد
باطل از تعلیم او بالیده است	حیله اندازی فنی گردیده است

(اقبال، ۱۳۸۸، ۹۷)

اسلام بارهbanیت صرف مخالف است اما مسیحیت سراسر رهbanیت است درحالی که انسان به صورت فردی قادر به اداره‌ی دین نیست، دین اگر بخواهد در انسان تجلی یابد باید به اجتماع روی آورد. وقتی فرد در نماز جماعت دوشادوش با سایر مسلمانان به نماز می‌ایستند ربط میان فرد و ملت را به حقیقت درمی‌یابد. انسان فردی جدا از اجتماع نیست او هرچه را که آموخته است و توانسته به تزکیه درون پردازد از بودن در اجتماع فراگرفته. در غیر این صورت نظریه اجتماعی بودن بشر نفی می‌شود، اگر قرار باشد هر فردی فقط به تزکیه‌ی درون پرداخته و از جمع غافل شود، دیگر مفهوم اجتماعی بودن او معنا نمی‌یابد. در حالی که خداوند او را در میان جمع خلق کرده و تکامل و پیشرفت معنوی او را در میان جمع معنا بخشیده است. فلسفه‌ی سخت کوشی و جهاد نیز در این مفهوم تعبیر می‌شود که انسان موجودی اجتماعی است، باید به درون اجتماع قدم نهد، تلاش کند و موجودیت فردی خود را نظاره گر باشد و توان و عظمت خود را نشان دهد. بهترین شخصیت برای معرفی این منظور، پیامبراکرم (ص)

عرفانی است، مرتبه‌ی شهود خلق است قائم به حق.» (سجادی، ۱۳۸۹، ۲۹۲)

خواند مزمل نبی را زین سبب	که برون آی از گلیم‌ای بواله‌رب
سرمکش اندر گلیم ورومپوش	که جهان جسمی است سرگردان توهوش
هین مشو پنهان ز ننگ مدعی	که تودارای شمع وحی شعشی
هین قم اللیل که شمعی‌ای همام	شمع اندر شب بود اندر قیام

۴/۱۴۵۶-۱۴۵۳

و باز در اییات دیگر پیامبر را به درون اجتماع دعوت می‌نماید و از او می‌خواهد که از خلوت خود برون آید و به جمع بپیوندد.

خیزبگر کاروان ره زده	هر طرف غولی است کشتیان شده
خضر وقتی، غوث هر کشتی تویی	همچو روح الله مکن تنها روی
پیش این جمعی چو شمع آسمان	انقطاع و خلوت آری را بمان
وقت خلوت نیست اندر جمع آی	ای هدی چون کوه قاف وتوهمای

۱۴۶۰-۱۴۶۳/۴

زاهدان و عارفان حقیقی که بر پایه و اساس تربیتی پیامبر عظیم الشان اسلام عمل نموده‌اند، پس از یک سری مراحل خودسازی و تزکیه‌ی درون (به حق نایل شدن و مقام جمع) و با خدا بودن به مرتبه‌ای از شهود رسیده و حکم مرشد و راهنمایی را می‌یابند که توانایی تربیت خلق را برعهده می‌گیرند. حکایت آن درویش که در کوه خلوت گزیده بود و به خلوت انقطاع از خلق نایل آمده بود در این جا قابل ذکر است. درویش مذکور به مراقبه می‌نشیند و از مرتبه‌ی فرق و تفرقه خلاصی یافته و به سمت و سوی خلوت گزینی می‌گراید و به ضبط نفس پرداخته و وجهه‌ی همت خود را بر ترک تعلقات می‌گذارد و با محبوب عهد می‌نهد که هرگز میوه‌ای از درخت نچیند و در مقابل گرسنگی دوام آورد، اما ناتوانی به او روی آورده و عهد از یاد می‌برد و به

است. در حالی که دین مبین اسلام، انسان را به امر به معروف و نهی از منکر سفارش نموده و این نشانه‌ی توجه به جمع است. «آیین حنیف احمدی چنان به جامعه گرایش دارد که مهمترین عبادات آن نظیر نماز و حج و غیره صبغهی اجتماعی یافته است.» (زمانی، ۱۳۸۹، ۶، ۱۵۱)

رنج بدخویان کشیدن زیر صبر منفعت دادن به خلقان همچو ابر
خیرناس ان ینفع الناس ای پدر گرنه سنگی چه حریفی بامدر

۴۸۴-۴۸۵/۶

این بیت اشاره به حدیث معروف «خیر الناس انفعهم للناس» دارد (بهترین مردم سودمندترین ایشان برای مردم است). (فروزانفر، ۱۳۸۷، ۵۲۹) آیین محمدی تا آن جا پیش می‌رود که به ما فرمان می‌دهد با صبر و شکیبایی رنج و آسیب انسان‌های بد اخلاق را تحمل کردن و به آن‌ها چون ابر سود رساندن بهترین اعمال است. و در اصل بهترین مردمان کسی است که سودرساننده‌ترین مردم باشد. و چون اسلام دینی است که انسان‌ها را به اجتماعی بودن و در جمع بودن تشویق می‌نماید مورد رحمت الهی است و در طریقه‌ی مصطفی است که تنهایی را رها کنید و در جمع زندگی نمایید.

رهبانیت و دنیاگریزی (لازمه‌ی دین اسلام نیست)

ریشه‌ی رهبانیت برگرفته از دین مسیح است. و عملی خاص است؛ چون سختی دادن به نفس و جدایی از خلق و به تزکیه‌ی درون پرداختن. در تعریف «رهبانیت» آمده است: «رهبانیت فعلی است مانند ریاضت و انقطاع از خلق و توجه به حق که راهب برای خود اختراع کرده است و نفس خویش را برآن الزام نموده است.» (مظاهری، ۱۳۸۵، ۱۴۵) رهبانیت در معنای عمومی نقطه‌ی هم سوی جهاد است. اما نه آن معنا که جهاد به طور مطلق دارد، جهاد با تحرک و پویایی همراه است. اما رهبانیت عملی

تقریباً غیر ممکن است. رینالد نیکلسون در کتاب «مقدمه‌ی رومی»، رهبانیت را مرادف با ریاضات می‌داند که خاص مسیحیان است. از نظر مولوی رهبانیت؛ «اشاره به ریاضتی است که زهاد مسیحی انجام می‌دهند. رومی در این جا ریاضت طریقت صوفی و غلبه‌ی بر نفس را با روشی مقایسه می‌کند که با قطع تمام وساوس از وسایلی محروم می‌شود که از طریق آن، تقوا مورد آزمایش قرار می‌گیرد و عقل به کمال می‌رسد.» (نیکلسون، ۱۳۸۲، ۱۶۴)

برخی از متصوفه در زمان مولانا گمان می‌کردند که دین اسلام رهبانیت را پذیرفته است و قبول دارد اما مولانا آن‌ها را به حقیقت اسلام آگاه کرده و از رهبانیت و دنیاگریزی تحذیر می‌کرد. «مولانا وقتی که دید مسلمانان در نتیجه‌ی تعلیمات بعضی از متصوفین از دنیا کناره‌جسته و رهبانیت را اختیار کرده‌اند برای آن‌ها مفهوم دین حقیقی اسلام را آشکار ساخت.» (اکرم، ۱۹۸۲، ۲۲۱) در مناظره‌ی میان صیاد و گنجشک، گنجشک صیاد را از خلوت نشینی نهی می‌کند و برای آن که سخن خود را مستند نشان دهد از حدیث پیامبر بهره می‌جوید، که ترک دنیا و دنیاگریزی کارشایسته‌ای نیست و این خلوت نشینی را مرادف همان رهبانیت می‌آورد که طریق سلوک و تعالی روح، اختیار کردن گوشه نشینی و رهبانیت نیست.

مرغ گفتش خواجه در خلوت مایست دین احمد را ترهب نیک نیست ۴۷۸/۶
 «سیرت رسول و صحابه و احوال تابعین و قدماء زهاد نشان می‌دهد که به قول مولانا، دین احمد را ترهب شرط نیست. پس زهدی که فقر محمدی الزامش می‌کند امت محمد را نه از کسب کردن مال منع می‌کند و نه وی را به رهبانیت که فقر عیسوی مبتنی بر آن است وامی‌دارد.» (زرین کوب، ۱۳۷۳، ۱، ۴۱۳)

ترهب در این بیت به معنای پشت‌پازدن کامل به دنیا و مادیات و خلاق است. در حالی که در اصطلاح عرفا این واژه به معنای انقطاع از خلاق و گوشه نشینی به قصد

برخلاف دین اسلام، دین مسیحیت که دست مایه‌ی کلیساست براساس گوشه نشینی و خلوت‌گزینی استوار است، در دین مسیح مذهب و دین مبحث جداگانه ایست که با جامعه و ملت و دولت همگامی ندارد، آن گونه که سیاستشان پی‌ریزی جامعه ایست به دور از هر گونه دین‌پذیری و دینداری. «مسیحیت سراسر رهبانیت است و اسلام در عین آن که مجموعه‌ی قوانین مذهبی و اخلاقی است کامل‌ترین آیین زندگی اجتماعی بشر نیز هست و مقررات آن استعداد و ظرفیت تمام آن را دارد که زندگی بنی‌آدم را بالاتر از حدود زمانی و مکانی اداره کند.» (اکرم، ۱۹۸۲، ۲۴۰) مولانا در دفتر پنجم «در بیان قول رسول علیه السلام: لارهبانیه فی الاسلام» بیان می‌دارد که طریق سیر و سلوک و تعالی روح، اختیار کردن گوشه نشینی و رهبانیت نیست. البته شریعت عیسی (ع) برپایه‌ی رهبانیت نبوده و نیست و این امر در سوره‌ی حدید به وضوح بیان شده است. «ثم قفینا علیء اثرهم برسنا و قفینا بعیسی ابن مریم و ء اتینه الانجیل و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفه و رحمه و رهبانیه ابتدعوها،» (حدید / ۲۷) (و از پی نوح و ابراهیم باز رسولانی دیگر و سپس عیسی بن مریم را فرستادیم و به او کتاب آسمانی انجیل را عطا کردیم و در دل پیروان او رأفت و مهربانی نهادیم و «لیکن» رهبانیت را از پیش خود بدعت انگیزند).

مولانا می‌گوید:

بر مکن پـررا و دل برکـن ازو	ز آن که شرط این جهاد، آمد عدو
چون عدو نبود جهاد آمد محال	شهووت نبود، نباشد امثال
صبر، نبود چون نباشد میل تو	خصم چون نبود، چه حاجت حیل تو
هین مکن خود را خصی رهبان مشو	ز آن که عفت هست شهوت راگرو
بی هوا نهی از هوا ممکن نبود	غازی بی بر مردگان نتوان نمود

نشینی آن گاه که انسان را از حضور در اجتماع منع و او را از ابتکار و خلاقیت باز دارد نهی شده است، ذوق و قریحه‌ی انسان‌ها در جامعه خود را آشکار می‌سازد: اسلام دین یک جانشینی و گوشه‌گیری نیست و پیوسته انسان را به بودن در اجتماع دعوت می‌نماید و وسیله‌ی تعالی روح او را به همراهی با جمع موقوف می‌داند.

از ترهب نهی کرده است آن رسول بدعتی چون درگرفتی ای فضول

۴۷۹/۶

از آن جهت پیامبر با ترک دنیا به طور کلی مخالف است که در قرآن طبق آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی حدید «ترهب» با «بدعت» مرادف است و پرودگار فرموده است هر که رهبانیت را برگزیند راه بدعت را پیش گرفته است. در این آیه اصل بر این است که رهبانیت در دین مسیح نبوده است لیکن پیروان عیسی آن را برای خود ساخته‌اند و از پیش خود چنین روشی را برگزیده‌اند. مولانا بایان این بیت دیدگاه خود را در مورد تنهانشینی و ترک دنیا بیان کرده و با تعطیلی کار و بار و انقطاع کامل از دنیا و مافیهایش مخالفت خود را اظهار داشته است.

در متیان امت مرحوم باش سنت احمد مهل محکوم باش

۴۸۳/۶

مراد از امت مرحوم، مسلمانان هستند که مورد لطف و بخشایش پروردگار قرار گرفته‌اند. «ان امتی امه مرحومه لیس علیها فی الآخرة عذاب انما عذابها فی الدنيا القتل و البلبال و الزلزال» (امت من امتی است که مشمول رحمت الهی شده و در آخرت عذاب نخواهد شد. عذابش در همین دنیاست از نوع مبتلا شدن به بلای قتل، وحشت، زلزله و امثال آن.) (فروزانفر، ۱۳۸۷، ۱۳۱)

در بیتی دیگر با آوردن تمثیل، سالکان را از همراهی با آنان که فقط به دنبال آرزوها و دیادوستی هستند نهی می‌کند و هم نشینی و مصاحبت با آن‌ها را مرادف «رهبانیت»

«در اشارت به مضمون عبارت «لاره‌بانیه و لا تبتل فی الاسلام» (فروزانفر، ۱۳۸۷، ۵۲۸)، مولانا نشان می‌دهد که التجا به رهبانیت نوعی گریز از مجاهده است و تا انسان در معرض وسوس شهبوانی و هواجس نفسانی نباشد تجربه عفت که حاصل و معیار مجاهده است برای وی حاصل نمی‌آید. و وقتی «ترهب» انسان را از هر میل و وسوسه‌ای ایمن می‌دارد البته صبر و ثبات وی در معرض آزمایش واقع نمی‌شود.» (زرین کوب، ۱۳۷۳، ۱، ۴۱۲) طریق راهبان را برگزیدن و یک جانشینی را انتخاب نمودن آن زمان مفهومی مثبت می‌یابد که انسان در معرض آلودگی‌ها قرار گیرد و خواهان مطهرنمودن درون باشد در غیر این صورت در یک مکان قرار گرفتن و به دور از آرایش‌ها بودن نشان پاکی و صفا نیست. مولانا برای تفهیم مطلب از تمثیل بهره می‌جوید:

از برای حفظ و یاری و نبرد بر ره ناامن آید شیرمرد

۶/۴۹۱

انسان شجاع برای جنگ و نبرد و نیز به جهت دفاع از شرف هم نوعان خود در راه نبرد قدم می‌نهد؛ اگر جنگ رخ ندهد رشادت در امن و آسایش معنا ندارد. راهب عزلت نشین خود را در میان اجتماع و در معرض آلودگی‌ها قرار نمی‌دهد. پاکی او زمانی شیوه‌ای ستوده به خود می‌گیرد که راهب از دیر بدرآمده و با مجالست خود را به محک بگذارد آن گاه که در میان جمع خود را از ناپاکی‌ها حفظ نمود محرز می‌شود که راه تزکیه پیش گرفته و در این راه پر ریاضت موفق بوده است.

و باز تمثیل دیگری آورده و انسان را به پالایش رذایل اخلاقی در میان جمع دعوت می‌نماید و جهاداکبر را فقط با بودن در میان جمع معنا می‌دهد. این ابیات همه دلالت بر آن دارد که مولانا فردگرایی را تا آن زمان شایسته می‌داند که انسان را از بودن در جمع نهی نکند. پرداختن مردم به مسائل دنیوی در حجاب بودن است و حتی صوفیان که

می‌گوید: «رومی نظریه‌ی سنتی اسلامی را درباره‌ی دین عیسی اقتباس کرده است. این نظریه مبنی بر عقاید زهاد اولیه‌ی اسلامی است که راهب گوشه‌گیر را سرمشق خود قرار داده بودند. در صورتی که صوفیه، به استثنای عده معدودی، نه تنها به عقیده‌ی اخوت که از خصوصیات حیات مذهبی اسلام است گرویدند، بلکه آن را توسعه دادند.» (نیکلسون «مقدمه‌ی رومی»، ۱۳۸۲، ۱۶۸) مولانا با خلوت و چله نشینی صرف و ترک تعلقات مادی به طور مطلق که از آداب مسیحیان و راهبان است مخالف است و آن را با جهاد و تلاش در راه کسب روزی مغایر می‌داند. «محمدیانرا خلوت و چله نیست و در دین ما بدعت است. امامد شریعت موسی و عیسی (ع) بوده است و این همه مجاهدات مابرای آسایش فرزندان و یاران است و به هیچ خلوتی محتاج نیست.» (فروزانفر، ۱۳۵۴، ۱۲۵) مولانا هم نشینی با دوستان را بر خلوت ترجیح می‌دهد، اما گاه به خاطراین که از دست اغیار درامان باشد و به فراغت و آسایش دست یابد عزلت را بر صحبت برتری می‌دهد. پس باید از اغیار دوری گزید و نه از یاران یکدل و رفیقان آشنا. باید دانست که چه زمان انسان خود را در خلوت نشینی اندازد و چه زمان راه را برورود یاران باز نماید و با آنان معاشر شود.

خلوت از اغیار باید نی زیار پوستین بهردی آمد نی بهار

۲۵/۲

همه‌ی این مطالب نشان از آن دارد که مولانا نه، به خلوت صرف معتقد است و نه، به بودن دائم در اجتماع. در دفتر اول مثنوی در داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت، یکی از مکرهایی که وزیر پادشاه جهود برای گمراه نمودن بزرگان دین مسیح به کاربرد خلوت و گوشه نشینی بود که در میان جمع بودن و مجالس و عطا را رهاکرد و خلوت اختیار نمود. خلوت نشینی در مرام عارفان صفتی پسندیده است، عارف در راه سیروسلوک از آن جهت تنهایی را برمی‌گزیند تا موجبات صفوت و

دادیم، پس شما گوساله پرستی را اختیار کردید و ستمکار شدید.) قرآن به صراحت واژه ی «اربعین» را آورده و اشاره به چله نشینی نموده است. «از این رو چهل شبی را که اهل ریاضت در خلوت به سر می‌برند و به ذکر و فکر و عبادت مشغول می‌شوند و ترک حیوانی می‌کنند، چله نشینی گویند.» (شمس تبریزی، ۱۳۵۶، ۱۸۴)

مولانا در دفتر اول سالکان رابه گوشه نشینی توصیه می‌کند و این تنهایی را به خودی نیز می‌کشاند و از بنده‌ی سالک می‌خواهد که حتی از خویشتن خود نیز کناره جوید و این خودی را مرادف «تکبر و غرور» می‌داند.

روی در دیوار کن تنها نشین وز وجود خویش هم خلوت گزین

۶۵۴/۱

«از وجود خود خلوت کردن، کنایه از دور شدن از تکبر و خودخواهی است.» (جعفری، ۱۳۵۲، ۲، ۷) نشان دهنده‌ی آن است که مولانا دوری گزیدن از خلق را به این دلیل سفارش می‌کند که هدایت گرانسان به سمت وسوی تزکیه‌ی درون است و مقدمه‌ی حضور فرد برای رفتن به درون اجتماع. کشته شدن وزیر توسط خود، همان کمال نفس است که پس از چله نشینی عرفا اتفاق می‌افتد، در این مرحله سالک پس از چهل روز به مراتب کمال نیل می‌یابد و از خویش رسته گشته و آماده‌ی ورود به اجتماع می‌شود.

بعد از آن چل روز دیگر در بیست خویش کشت و از وجود خود برست

۶۶۲/۱

اندیشه‌های اجتماعی علامه اقبال لاهوری

اعتقادات اقبال بر مبنای عبور فرد از مرحله‌ی خود به سوی اجتماع است. در حالی که مولانا مرحله‌ی خودی را همان رهبانیت می‌داند. مولانا عارفی درون گراست که همه چیز را به فرد موقوف می‌داند اما اقبال که درس خوانده‌ی دانشگاه‌ها و فیلسوفی

هر که آب از زمزم ملت نخورد شعله‌های نغمه در عودش فسرد

(اقبال، ۱۳۸۸، ۷۸)

فرد تنها در جامعه می‌تواند رشد نماید، تکامل حقیقی فقط از طریق بودن و حضور انسان در جمع مسیر می‌شود. هیچ انسانی را نمی‌توان یافت که به دور از مردم و به دور از اجتماع به تکامل رسیده باشد اقبال در این باره می‌گوید.

فرد و قوم آینه‌ی یکدیگرند سلک و گوهر، کهکشان و اختراند
 فردمی‌گیرد زملت احترام ملت از افراد می‌یابد نظام
 فرد تا اندر جماعت گم شود قطره‌ی وسعت طلب قلم شود

(همان، ۷۸)

فردیت و جامعیت نقطه‌ی مقابل هم نیستند، هم سویی دارند فرد احترام و عظمت خود را از ملت می‌گیرد و ملت از بودن افراد است که نظام خود را حفظ می‌نماید. اقبال پیکره‌ی وجود فرد را در بودن در اجتماع می‌بیند، انسانی که در اجتماع حضور دارد جان و روح خود را از قوم و ملت وام گرفته است. تنهایی و فردگرایی از نظر او معنایی ندارد. آن‌گاه که فرد پا در میان اجتماع می‌نهد بر سرزبان‌ها افتاده و هویت می‌یابد. همگان از او سخن می‌گویند. او حتی این وحدت در عین کثرت را نیز از بودن در اجتماع به دست آورده است. فرد از هم نشینی با دیگران است که هویت می‌یابد.

در دلش ذوق نمو از ملت است احتساب کار او از ملت است
 پیکرش از قوم و هم‌جانش ز قوم ظاهرش از قوم و پنهانش ز قوم
 در زبان قوم گویا می‌شود بر ره اسلاف پویا می‌شود
 پخته تر از گرمی صحبت شود تا به معنی فرد هم ملت شود
 وحدت او مستقیم از کثرت است کثرت اندر وحدت او وحدت است

(اقبال، ۱۳۸۸، ۷۸)

سوزدش درشاهراه زندگی	آتش آوردگاه زندگی
مردمان خوگر به یکدیگر شوند	سفته دریک رشته چون گوهر شوند
درنبرد زندگی یارهمند	مثل همکاران گرفتارهمند
محفل انجم زجذب باهم است	هستی کوکب ز کوکب محکم است

(همان، ۸۰)

دین اسلام بهترین و کامل ترین دین معرفی شده است از آن جهت که مورد لطف و رحمت ایزدی است. اقبال همگان را به دین اسلام دعوت می کند و سنت پیامبر را مرادف با بودن در جمع می داند و از همگان می خواهد دین اسلام و سنت پیامبر را ترک نکنند. بیشتر اندیشه هایی که مولانا از بودن در اجتماع طرح می کند دوری از رهبانیت و مردم گرایی است، در مقابل اندیشه های اجتماعی اقبال تأکید بر اهمیت ملت و بی هویتی فرد است. در هر بیت از بیت های دیوان اقبال دیدگاه جمع گرایی او نمایان است. او برای فرد ارزشی قائل نیست، فرد آن گاه در نگاه اقبال جان می گیرد که در میان اجتماع قرار گیرد. فرد از مشت گلی برخاسته است، اما قوم و ملت همانند آن است که ازدل صاحب دلی زاییده است. انسان تنها پس از گذر عمر تعیین شده دار فانی را وداع می گوید اما ملت پایدار است خداوند حافظ ملتی است پایدار که اقوام مسلمان هستند.

هم چنان از فردهای بی سپر	هست تقویم امم پاینده تر
درسفر یاراست و صحبت قائم است	فردره گیراست و ملت قائم است
فرد برمی خیزد از مشت گلی	قوم زایدزدل صاحب دلی
فرد پور شصت و هفتاد است و بس	قوم را صدسال مثل یک نفس
گرچه ملت هم بمیرد مثل فرد	از اجل فرمان پذیرد مثل فرد
امت مسلم ز آیات خداست	اصلش از هنگامه ی قالوا بلی ست

فراگرفته. در قرآن از رهبانیت به عنوان بدعت نام برده شده است. جامعه و دین هیچ گاه جدای از یکدیگر نبوده و همواره جامعه به دین نیازمند است و نشانه‌های آن در آیات الهی و خود جامعه وجود دارد، بهترین نمونه‌ی آن برگزاری نمازجماعت است که فرد را در آینه‌ی اجتماع منعکس می‌سازد.



- ۱۵-،.....، سرنی، علمی، ج ۱ و ۲، چاپ پنجم، پاییز ۱۳۷۳
- ۱۶- زمانی، کریم، مثنوی معنوی، اطلاعات، دفتر اول و دوم، چاپ دوم، ۱۳۷۴
- ۱۷-،.....،.....، دفتر سوم تا ششم، چاپ بیستم، ۱۳۸۹
- ۱۸- شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بابویه القمی، الخصال، انتشارات جامعه المدرسین الحوزه العلمیه قم، ۱۳۶۲
- ۱۹- فاخوری/الجر، حنا و خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۳
- ۲۰- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، ترجمه و تنظیم حسین داودی، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۷
- ۲۱-،.....، زندگی نامه مولانا جلال‌الدین محمد، زوار، ۱۳۵۴
- ۲۲- قشیری، ابوالقاسم، رساله‌ی قشیری، تصحیح و استدرکات بدیع الزمان فروزانفر، علمی و فرهنگی، سال ۱۳۶۱
- ۲۳- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، تذکره الاولیا، تصحیح نیکلسون، چاپ لیدن، تهران، ۱۳۲۱
- ۲۴- غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، زوار، چاپ هفتم، تهران، زمستان ۱۳۷۵
- ۲۵- کاشانی، عزالدین محمود بن علی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، نشرهما، چاپ چهارم، قم، ۱۳۷۲
- ۲۶- گولپینارلی، عبدالباقی، نثر و شرح مثنوی شریف، با ترجمه و توضیح توفیق. هـ- ۲۷- سبحانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱
- ۲۸- مظاهری، عبدالرضا، شرح نقش الفصوص، خورشیدباران، قم، چاپ اول، بهار ۱۳۸۵
- ۲۹- مولانا بلخی رومی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، با مقدمه عبدالحسین زرین کوب، صدای معاصر، تهران ۱۳۸۵

